روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
صاحب امتیاز و مدیر مسئول: شهرداری مشهد
مدیر عامل: سید میثم موسوی مهر
سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی
نشانی: میدان شهدا، نبش دانشگاه ۱
دفتر مرکزی: ۵ - ۳۷۲۸۸۸۸۱
نمابر: ۳۷۲۳۸۳۱۰
روابط عمومی: ۳۷۲۴۳۱۱۰
شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹

SHAHRARANEWS.IR

۵شنبه
سال چهاردهم
۰۳ آذر ۱۴۰۱
۲۹ ربیع الثانی ۱۴۴۴
شماره ۳۸۱۸

میثاق نامه اخلاق حرفه‌ای

Mashhadchehreh.ir
Photoshahr.ir

اذان ظهر	۱۱:۱۶:۲۹	نیمه شب شرعی	۲۲:۳۲:۳۸
غروب آفتاب	۱۶:۲۲:۱۶	اذان صبح فردا	۰۴:۴۳:۵۲
اذان مغرب	۱۶:۴۱:۵۲	طلوع آفتاب فردا	۰۶:۱۱:۴۲

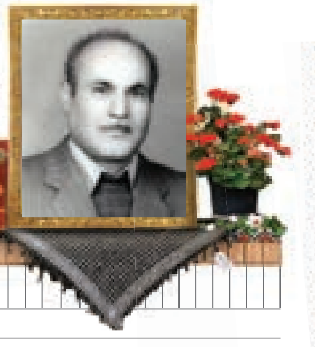

شهید
حسین خوش دلی کرمرودی
تاریخ شهادت: ۱۳۶۶/۰۵/۲۱

کجائید ای شهیدان خدایی

تاریخ تولد: ۱۳۱۲/۰۶/۰۱
محل تولد: **مشهد**
محل شهادت: **جاده دیوان سنندج**

استوری گرام

حکایت مرد کچل و کلاه گم شده

امید مهدی نژاد
شاعر و نویسنده

در روزگاران قدیم که مثل روزگاران جدید خانه ها دارای حمام نبودند و مردم برای استحمام از گرمابه‌های عمومی استفاده می‌کردند، مردی برای استحمام وارد گرمابه شد. وی نخست لباس‌هایش را درآورد و داخل ساکش گذاشت. سپس از دلاک خواست وی را شست‌وشو دهد. سپس خودش را خشک کرد و لباس‌هایش را پوشید و خواست از گرمابه بیرون برود که ناگهان متوجه شد کلاهش روی سرش نیست. فوری به دم در حمام رفت و در چهارچوب در ایستاد و رو به مشتریان حمام، فریاد زد: «هیچ کس از گرمابه خارج نشود.» مرد گرمابه دار پرسید: «چرا؟ مگر چه شده؟» مرد گفت: «کلاه من نیست.» مرد گرمابه‌دار از پشت دخل برخاست و نزدیک وی شد و گفت: «داداش! ما اینجا دزد نداریم. دوم از آن، از کجا معلوم تو اصلا کلاه داشته بوده باشی؟!» مرد دستش را به سمت کله اش برد و کلاه‌گیسش را از روی کله‌اش برداشت و گفت: «ناموسا این کله از آن کله‌هاست که بشود بدون کلاه آن را این‌سو و آن‌سو برد؟» مردگرمابه‌دار کمی دقت کرد و گفت: «الان که دقت می‌کنم، می‌بینم راست می‌گویی.» سپس کنار مرد کچل ایستاد و فریاد زد: «هیچ کس از گرمابه خارج نشود تا کلاه ایشان پیدا شود.» در این لحظه یکی از مشتریان حمام که تازه لباس پوشیده بود، نزد مرد کچل رفت و گفت: «آیا از ریزش مو رنج می‌بری؟» مرد کچل گفت: «معلوم نیست؟» مشتری گفت: «معلوم است.» وی افزود: «آیا می‌دانی با استفاده از شامپوی معجزه‌آسای استاد نیک‌اندیش، می‌توانی رنج خود را تسکین دهی و از کله‌ای پرمو لذت ببری؟» مرد کچل گفت: «واقعا؟» مشتری گفت: «بلی.» سپس تصویر مرد کچلی را که هنوز از شامپوهای استاد نیک اندیش استفاده نمی‌کرد و کچل بود و تصویر مرد پرمویی را که از شامپوهای استاد نیک‌اندیش استفاده می‌کرد و مو داشت، به وی نشان داد. مرد کچل که به شدت تحت تأثیر پرمویی شخص حاضر در تصویر دوم قرار گرفته بود، گفت: «این‌ها را کجا می‌فروشند؟» مشتری که خودش ویزیتور شامپوهای استاد نیک اندیش بود و خود از آن شامپوها داشت، گفت: «خودم بهت می‌دهم.» و سه عدد شامپو به مرد کچل فروخت. مرد کچل ساکش را باز کرد تا پول شامپوها را به وی بپردازد و کلاهش را که در ته ساکش بود، مشاهده کرد. وی نخست پول شامپوها را داد. سپس از گرمابه‌دار و مشتریان بابت اینکه موجب مزاحمت و تشویش اذهان عمومی شده بود، عذرخواهی کرد. مرد گرمابه‌دار و مشتریان نیز از جنبه خصوصی جرم، وی را بخشیدند اما از جنبه عمومی جرم با استفاده از مشت و لگد او را از حمام بیرون انداختند.

شوخی بی‌شوخی

خداحافظ یارانه، خداحافظ!

مهدی محمدی
طنزپرداز

سخنگوی اقتصادی دولت گفت: در روزهای آینده در یکی از استان های جنوبی، طرح کالابرگ الکترونیکی کالاهای اساسی اجرا می شود و لذا یارانه به صورت نقدی به حساب آن ها واریز نخواهد شد.

■ما دوست داشتیم این کالابرگ الکترونیکی، همان جنوب کشور بماند و به اینجا یعنی شمال شرق کشور، نرسد ولی گویا این کالابرگی است که جلوی خانه هر سرپرست خانواری می نشیند!

■خوبی یارانه نقدی این بود که ما حق انتخاب داشتیم که کدام چاله چوله عمیق اقتصادی زندگی خود را با آن پر یا حداقل نیمه پر کنیم، ولی وقتی کار به کالابرگ کالاهای اساسی می‌رسد، ما به جای چاله های اقتصادی فقط باید چاله شکم خودمان را پر کنیم و دیگر نمی توانیم از شکم خودمان بزنیم تا پول را جای مهم تری خرج کنیم!

■البته اگر به جای کوپن الکترونیک، همان طرح کوپن کاغذی دوباره اجرا می‌شد، بهتر بود؛ چون این طوری شغل کوپن فروشی، دوباره رونق می‌گرفت و یک مقدار اشتغال زایی ناخواسته هم ایجاد می‌شد!

■کلا ما مردم از هر خدمتی که به صورت الکترونیکی داده شود، خاطره خوبی نداریم؛ مثلا همین الکترونیکی شدن نسخه ها باعث شده است بیمار وقتی می رود داروهایش را بخرد، ممکن است به دلیل برخی اختلالات اینترنتی، دارویش در سیستم ثبت نشده باشد و مجبور شود آن را آزاد بخرد. الان هم نگرانیم که اگر خواستیم برویم قند کوپنی خود را بخریم، بگویند قند شما هنوز در سیستم ثبت نشده است و کاممان تلخ شود!

■همچنین می ترسیم با آمدن کالابرگ الکترونیکی، توی این کلاهبرداری‌های اینترنتی به همین روغن مایع ما هم رحم نکنند و با ترفندهای اینترنتی، یک نفر دیگر سهمیه روغن ما را بالا بکشد و ما تبدیل به لقمه چرب او شویم!

■البته ما از این بابت هم نگران بودیم که کالابرگ الکترونیک، مثل کارت ملی هوشمند الکترونیک بشود که چون مواد اولیه آن در کشور نیست، با چند سال تأخیر صادر شود و بگویند: هر وقت کالابرگتان آماده شد، بیایید قند و روغنتان را ببرید!

■خوشبختانه از این بابت جای نگرانی نیست؛ چون طبق اعلام مسئولان، این گونه نیست که کارتی جداگانه به مردم ارائه شود، بلکه همان کارت بانکی، خودش برای خرید کالاهای اساسی شارژ خواهد شد.

مناجات و حکایات

مردکی را چشم‌درد خاست. پیش بیطار رفت که دوا کن! بیطار از آنچه در چشم چارپای می کند، در دیده اوکشید وکور شد. حکومت به داور بردند. گفت: بر او هیچ تاوان نیست. اگر این خر نبودی، پیش بیطار نرفتی. مقصود از این سخن، آن است تا بدانی که هر آن که ناآزموده را کار بزرگ فرماید، با آن که ندامت برد به نزدیک خردمندان به خفت رأی منسوب گردد.

ندهد هوشمند روشن‌رای
به فرومایه کارهای خطیر
بوریاباف اگرچه بافنده است
نبرندش به کارگاه حریر

گلستان سعدی/ باب هفتم/ حکایت شماره۱۴

اول شخص

گوش من با توست

یادی از جبار باغچه بان، هم‌زمان با سالروز درگذشتش

آزاده چشمه سنگی
نویسنده

چندوقتی گذشته بود از تصادفی که باعث شده بود شنوایی گوش راست جبار از دست برود. پانزده ساله بود و پدر و مادرش به دعا و دواهای آقاسید، بیشتر از طبابت طبیب ها اعتقاد داشتند. بارها رفته بودند پیش سید. یک‌بار دعامی ریخت بیخ گوشش، یک‌بار نفت و دواهای عجیب‌وغریب. آخرین بار هم برای آنکه امتحان کند ورد و دعاهایش اثر کرده است یا نه، یک ساعت جیبی را گرفت کنار گوشش اما سکوت، بیشترین چیزی بود که گوش جبار را پر کرده بود. چند روز بعد، وقتی به‌سمت چپ خوابیده بود و بالش را روی گوش آسیب دیده‌اش گذاشته بود، از سر کنجکاوی ساعت را به گوشش نزدیک کرد. صدایی را که می‌شنید، باور نداشت. ساعت را به دندان گرفت و احساس کرد این بار بهتر از قبل، می‌تواند تیک تاک آن را بشنود. این دلپذیرترین صدایی بود که تا آن روز شنیده بود. خاطره این کشف اتفاقی را ۴۹ سال بعد در کلاس درسی به یاد آورد که دانش‌آموزانش، کودکان ناشنوایی بودند در نخستین مدرسه کرولال ها؛ مدرسه‌ای که روز اول با یک دانش‌آموز، بعدتر با پنج نفر و در ادامه در قالب یک کلاس درس کامل به فعالیت خود ادامه داد و منجر به تشکیل جمعیت حمایت از کودکان کرولال شد. خاطره پانزده سالگی جبار عسکرزاده، او را به اختراع تلفنی ویژه ناشنوایان ترغیب کرد که با انتقال صوت از طریق دندان به شبکه شنوایی، امکان ارتباط برای ناشنوایان را فراهم می کرد اما در ادامه به دلیل سنگین بودن دستگاه و موانع مالی، به تولید انبوه نینجامید و اگر به ثبت می‌رسید، آن را با نام باغچه‌بان سند می‌زد؛ نامی که جبار عسکرزاده اولین بار در سال ۱۳۰۳ هنگام دریافت شناسنامه ایرانی برای خود انتخاب کرد. او که اهل ایروان بود، با شدت گرفتن خونریزی ها در جنگ جهانی اول، با کاروان آوارگان وارد ایران و در مرند آذربایجان ساکن شد. اوایل ورود به ایران، به تدریس در دبستان احمدیه مرند مشغول بود اما زمانی که شیوه نوین آموزش او بر سر زبان ها افتاد، به تبریز دعوت شد و یک کودکستان به نام «باغچه اطفال» را احداث کرد. جبار عسکرزاده که تمام کس‌وکار این مجموعه شده بود و مسئولیت گل های این باغچه را به عهده داشت، خوش سلیقگی کرد برای انتخاب فامیلی باغچه‌بان در شناسنامه تازه‌اش. در شرایطی که کمتر کسی با مفهوم کودکستان آشنایی داشت، جبار باغچه‌بان و همسرش مشغول ساخت کاردستی و سرودن شعر و ترانه و موسیقی و نوشتن و اجرای نمایش برای بچه‌ها بودند. نمایشنامه‌های خانوم خروک(۱۳۰۷)، گرگ و چوپان(۱۳۰۸) و پیر و ترب(۱۳۱۱) را هم در همین ایام برای بچه‌ها نوشت. این بخشی از سی‌وچند اثر تألیفی او در زمینه ادبیات کودک بود. ثمینه باغچه‌بان، دختر جبار که امروز نویسنده و ترانه‌سرای کودکان شناخته می‌شود، ژن شاعری را از پدرش به ارث برده است؛ همانند خواهرش پروانه که با کودکان ناشنوا تئاتر کار می کند و ثمین، برادر این دو، شاعر و نویسنده و آهنگ‌ساز. به هر نقطه از سرگذشت زندگی جبار باغچه‌بان که سرک بکشی، هربار با خدمتی ارزشمند روبه‌رو می‌شوی. دستور تعلیم الفبایی را که امروز در کلاس‌های دبستانی استفاده می‌شود، اول بار او ابداع کرد. اولین مدرسه و کودکستان ناشنوایان، اولین ناشر کتاب کودک ایران، بنیان‌گذار انجمن تئاتر تبریز و نخستین مؤلف کتاب حوزه کودک و بسیاری فعالیت دیگر به نام او برمی‌گردد، مردی که گرچه در جغرافیای کنونی ایران متولد نشد اما سرزمین آبا و اجدادی‌اش ادای دین کرد. امروز هم اگر به خیابانی مقابل کانون پرورش فکری کودکان ونوجوانان نگاه کنی، نام جبار باغچه‌بان در ابتدای یک خیابان فرعی، پلاک کوبی شده است. مزارش هم مقابل قبرستان بابویه قرار گرفته است؛ جایی که در چهارمین روز از آذر ۱۳۴۵ آقای باغچه‌بان را در سکوت ابدی خاک در آغوش گرفت تا پس از ۸۱سال عمر خادمانه، دمی آرام بگیرد.

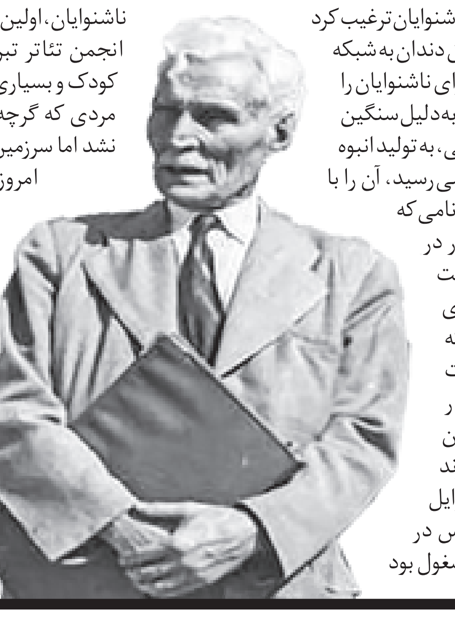

روایت روز

دبه های رنگارنگ سالاد مادر

سید محمدرضا هاشمی
روزنامه نگار

چند روز پیش، صبح بیدار شدم. همین که آمدم در بالا را باز کردم تا از پله‌ها بیایم پایین، ترکیبی از بوی سیر و فلفل خورد به دماغم. چشمانم را باز کردم. با دقت نگاه کردم. دیدم مامان، با سلیقه‌ای خاص لوازم سالاد و ترشی زمستان را ریزریز کرده، چیده است درون سینی و ظاهرا این آغاز پروژه سالانه ساخت سالادهایی بود که زمستان هرسال به ترکیب سفره ما اضافه می‌شود. ما بچه‌ها عاشق سالاد آب گوجه‌ای هستیم که مامان سال‌هاست در پاییز درست می‌کند. اما پدر سالاد آب گوجه دوست ندارد و مامان برایش ترشی سرکه درست می‌کند؛ البته ترشی‌های پدر نباید بادمجان داشته باشد. من یادم نمی‌آید بادمجان خوردن پدر را دیده باشم. تنفر او از بادمجان به روزهای سربازی‌اش در افغانستان دهه ۵۰ بر می‌گردد؛ روزهایی که ارتش افغانستان به سربازانش ناهار و شام بادمجان می‌داده، بادمجانی که ظاهرا خیلی هم بدمزه بوده است. این روزها مادران زیادی در خانه بساط درست کردن رب، سالاد، ترشی و شوری را پهن کرده‌اند. بعد دبه‌ها ردیف می‌شوند؛ یکی برای پسر بزرگ خانواده، یکی برای دختر کوچک، یکی برای خاله و این یکی‌یکی‌ها ادامه دارد و مهربانی را منتشر می‌کند. مادر و پدر یک رسم دیگر هم دارند که به‌دلیل دوام‌دار بودن پروژه ساخت سالاد و ترشی به اواخر پاییز موکول می‌شود و آن، درست کردن فلفلی مخصوص برای زمستان است. به سرانجام رسیدن این فلفل مخصوص برای پدر آن‌قدر مهم است که او یک نصف روز برای خرید سیر، فلفل تازه و چند قلم دیگر می رود میدان بار و بعد مناسک ساخت فلفل دانه‌به‌دانه اجرا می‌شود. پاییز فصل رنگ‌هاست. با درست شدن سالاد و ترشی و جاخوش کردن سبزیجات در دبه‌ها، حیاط خانه ما هم پر از رنگ می‌شود. این خود زندگی است؛ اینکه مادر هیچ‌وقت یادش نمی‌رود ما بچه‌ها عادت داریم زمستان، سالاد و ترشی همراه غذا بخوریم.

عکس روز

عکس: سعید گلی | شهرآرا

همه زیر یک پرچم

هفتمین روز از شهادت دو دوست و دانشجوی بسیجی، دانیال رضازاده، حسین زینال‌زاده همزمان شده است با سالروز تشکیل بسیج دانشجویی. به همین منظور دیروز چهارشنبه، دانشجویان دانشگاه فردوسی مشهد برای گرامیداشت یاد این دو شهید امنیت گرد هم آمدند تا پیام همدلی و اتحادشان را زیر پرچم مقدس ایران فریاد بزنند.

کارتون شهر

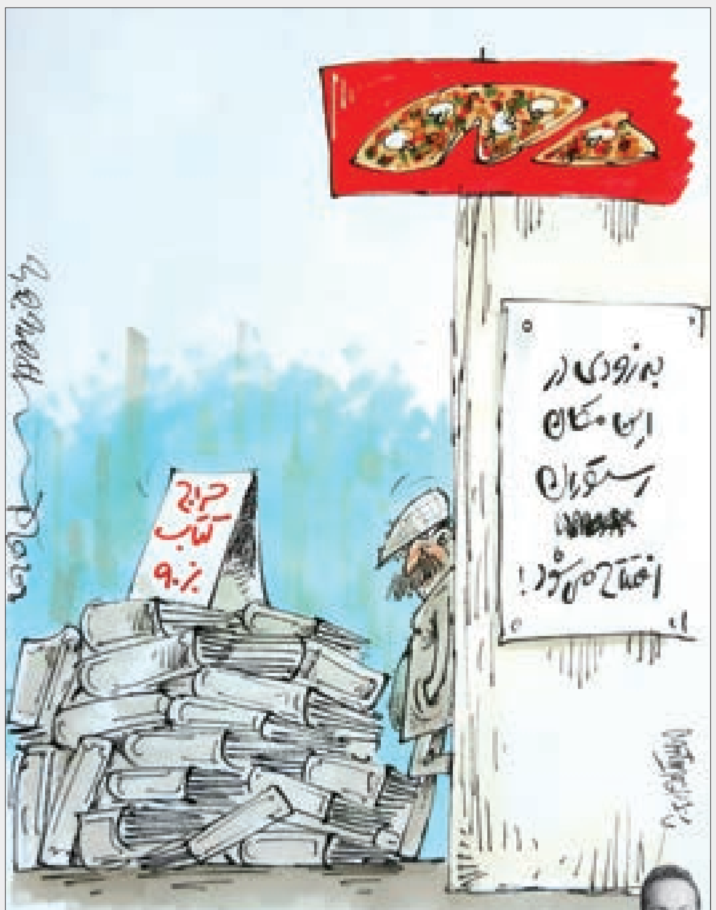
به زودی در این مکان رستوران ... افتتاح می‌شود!
حراج کتاب ۹۰٪

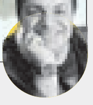

محمدرضا
میرشاه‌ولد

۲۷ شهر خراسان رضوی کتابخانه ندارد

چمدان

رادکان در غروب پاییز تماشایی است

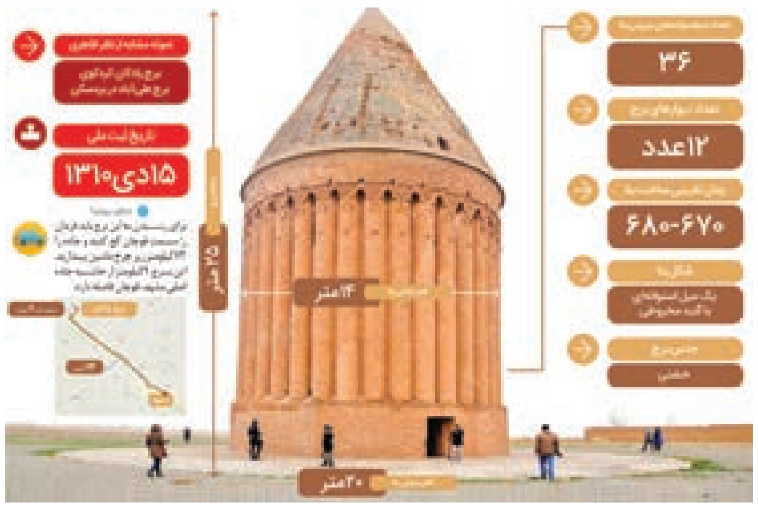

برج آجری رادکان، از بناهای نجومی منحصربه فرد در ایران باستان و جهان است که در نزدیکی مشهد قرار گرفته است. پیشنهاد می کنیم اگر تا به حال از این بنای تاریخی دیدن نکرده اید، تجربه سفر دل انگیز به مشهد را از خود دریغ نکنید. در غروب روزهای پاییزی، این برج بیش از همیشه دیدنی و چشم‌نواز است. این حالت جغرافیایی که نور خورشید را مانند علامت به‌علاوه در برج رادکان به نمایش می گذارد، جاذبه‌ای گردشگری است که هرساله گردشگران خارجی و داخلی بسیاری را در آذرماه و به طور خاص در شب های نزدیک به یلدا به سمت خود می کشاند. همچنین برج رادکان می تواند گزینه خوبی برای آن‌هایی باشد که عاشق حل کردن معما هستند و سرشان درد می‌کند برای کشف‌های تازه. برج رادکان، جذابیت معماری‌اش را مدیون دانشی است که در ساخت آن به‌کار رفته است. این برج ازآنجاکه کاربری نجومی داشته، براساس فرمول‌ها و داده‌های آمیخته با ریاضی ساخته شده است؛ پیچیدگی به‌کاررفته در این بنا چنان است که با همه پیشرفت‌های علمی، پژوهشگران آن‌را توانسته‌اند فقط بخش کوچکی از هویت نجومی آن را کشف کنند. برج یا میل رادکان، یک بنای خشتی ۲۵متری است که از یک بدنه استوانه‌ای و گنبد مخروطی تشکیل شده است. عمر این بنا به قرن هفتم هجری می رسد. نمای خارجی آن تا ارتفاع سه‌متری به‌صورت دوازده‌ضلعی است و پس از آن تا زیر گنبد دارای ۳۶ترک یا نیم‌استوانه و داخل آن هشت‌ضلعی است. برج همچنین در قسمت بیرونی، دارای ۱۲دیوار خشتی با پهنا و بلندی پایه‌گذاری شده است که آن را به ۱۲بخش سی درجه‌ای تقسیم می‌کند. هر دیواره، ۳۰درجه از زاویه افق را دربرمی‌گیرد. در این بنا دو دیوار در مقابل یکدیگر ساخته شده اند و بر پیکر هریک، ۳۶۵ترک نی ستونی وجود دارد که برج را به ۳۶ترک ده‌درجه‌ای تقسیم کرده است. این اعداد و ارقام که با تعداد روزها و ماه‌های سال همخوانی دارد، اتفاقی نیست.

ادامه یادداشت

... برای همین روزهاست که امام صادق(ع) دعای معرفت را توصیه فرموده اند: اللهم عرفنی نفسک فانک ان لم تعرفنی نفسک لم اعرف نبیک اللهم عرفنی نبیک فانک ان لم تعرفنی نبیک لم اعرف حجتک اللهم عرفنی حجتک فانک ان لم تعرفنی حجتک ضللت عن دینی.

چقدر شناخت امام زمان(عج) در این دوران کوران حوادث ضرورت دارد که رسول اکرم(ص) فرمود: اگر کسی امام زمان خود را نشناسد، با مرگ جاهلیت از دنیا رفته است.

پروردگارا ما را اهل معرفت قرار بده و از جهل برهان.